F1js1\_13981101-056\_mfeb.ir

بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری

جلسه ۵۶: ۱ بهمن ۹۸

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث در این بود که آیا قول مرد در وقوع طلاق مسموع هست و نیاز به اقامة بینه ندارد یا مسموع نیست.

به تناسب روایت سکونی را ذکر کردیم که در روایت سکونی مطرح شده که از حضرت امیر صلوات الله علیه نقل شده، فِي الرَّجُلِ يُقَالُ لَهُ أَ طَلَّقْتَ امْرَأَتَكَ فَيَقُولُ نَعَمْ قَالَ قَالَ قَدْ طَلَّقَهَا حِينَئِذٍ

این عبارت که در روایت سکونی وارد شده، عرض می‌کردیم که این روایت ظهور بدوی‌اش این هست که همان زمان طلاق واقع می‌شود، نه اینکه حکم ظاهری به وقوع طلاق اتفاق می‌افتد. قد طلّقها حینئذٍ ظاهرش این است که همانجا طلاق داده است. به تناسب یک سری روایت‌های دیگری هم هست که می‌تواند مؤید این باشد که احیاناً این‌گونه صیغه‌ها کافی باشد برای وقوع طلاق.

یک روایتش مرسلة عثمان بن عیسی بود عن بعض اصحابه عن ابی عبدالله علیه السلام که آن مرسله را خواندیم.

نقل دیگر روایت اسحاق بن عمار هست که این روایت اسحاق بن عمار و آن چیزی که مرتبط با اسحاق بن عمار هست در کافی، جلد ۵، صفحة ۴۲۴، رقم ۳ با اسنادش از ابن ابی عمیر نقل می‌کند:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي‏ رَجُلٍ‏ طَلَّقَ‏ امْرَأَتَهُ‏ ثَلَاثاً فَأَرَادَ رَجُلٌ أَنْ يَتَزَوَّجَهَا كَيْفَ‏ يَصْنَعُ‏ قَالَ يَدَعُهَا حَتَّى تَحِيضَ وَ تَطْهُرَ- ثُمَّ يَأْتِيهِ وَ مَعَهُ رَجُلَانِ شَاهِدَانِ فَيَقُولُ أَ طَلَّقْتَ فُلَانَةَ فَإِذَا قَالَ نَعَمْ تَرَكَهَا ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ ثُمَّ خَطَبَهَا إِلَى نَفْسِهَا.

کالصریح هست که عده‌اش از همین الآن شروع می‌شود، عدة سه ماهه، از همینجا باید عده نگه دارد. طلاق قبلی به آن نقشی ندارد.

این روایت در فقیه هم نقل شده، با حفص بن البختری عن اسحاق بن عمار. فقیه، ج۳، ص۴۰۶، رقم ۴۴۱۹. در ذهنم هست معلّقاً از حفص بن بختری است اگر اشتباه نکرده باشم.

در تهذیب هم با یک سند دیگری این روایت نقل شده، جلد ۷، صفحة ۴۷۰، رقم ۱۸۸۴. یک سند دیگر، سندش با ابن ابی عمیر فرق دارد، بعدش عن ابن ابی عمیر عن حفص بن البختری عن اسحاق بن عمار

عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ فِي الرَّجُلِ

روایت عن ابی عبد الله علیه السلام ندارد، فی الرجل و متن روایت را آورده. نقل فی الرجل به قرینة نقل فقیه و کافی و اینها مراد عن ابی عبدالله علیه السلام هست. خیلی وقت‌ها به دلیل اینکه در سندهای قبلی با مشخصه ذکر کردند، به سندهای قبلی اکتفا می‌کنند و مشخصاتش را ذکر نمی‌کنند، احتمالاً از این باب بوده. یک روایتی تا حدودی الفاظش شبیه این هست با یک مقداری تفاوت در الفاظ وارد شده در تهذیب، ج ۸، ص ۵۹، رقم ۱۹۴. این هم سندش متفاوت هست آن هم به ابن ابی عمیر منتهی می‌شود:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ‏ فِي رَجُلٍ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ ثَلَاثاً فَأَرَادَ رَجُلٌ أَنْ يَتَزَوَّجَهَا كَيْفَ يَصْنَعُ

سؤال دقیقاً همان سؤالی هست که در روایت اسحاق بن عمار هست. قَالَ يَأْتِيهِ فَيَقُولُ طَلَّقْتَ فُلَانَةَ فَإِذَا قَالَ نَعَمْ، بقیة حدیث ذکر شده. آن یک تکه‌ای که «قَالَ يَدَعُهَا حَتَّى تَحِيضَ وَ تَطْهُرَ ثُمَّ يَأْتِي زَوْجَهَا وَ مَعَهُ رَجُلَانِ» امثال آنها در آن نیست. اینکه در طهر غیر مواقعه باشد، رجلان، شاهدان، آن قید و قیودات در این نیست، همینجور می‌گوید يَأْتِيهِ فَيَقُولُ طَلَّقْتَ فُلَانَةَ فَإِذَا قَالَ نَعَمْ.

صاحب قاموس الرجال، مرحوم محقق تستری در النجعة فی شرح اللمعة اشاره کرده به اینکه ظاهراً این روایت‌ها یکی هستند. ایشان اوّل آن روایت حفص بن البختری که اسحاق بن عمار ندارد را آورده. بعد روایت حفص بن البختری که اسحاق بن عمار دارد را آورده، بعداً فرموده ثم لا یبعد. نجعه، ج ۹، ص۲۰۵.

ثمّ لا يبعد أن يكون الأصل في الخبرين واحدا و يكون سقط من الأوّل إسحاق بن عمّار أو زيد في الثاني، و اختلافهما في اللّفظ لا ينافيه.

این اختلافی که در لفظ دارند این منافات ندارد، گاهی اوقات ممکن است راوی فراموش کرده این خصوصیات را نقل کند و آن ویژگی‌ها، اصل روایت را نقل کرده باشد، ممکن است از آن طرف اصلاً آن بنده خدایی که آن زیاده را آورده باشد آن قرائن حالیه‌ای که در کلام بوده که یأتیه و اینکه شارع مقدس در اینجا می‌خواهد به وقوع طلاق حکم کند و برای وقوع طلاق هم باید در طهر غیر مواقعه باشد، شاهدان باشد امثال اینها، آنها را ذکر کرده. از این جهت اضافه شده باشد. این کم و زیادی که در روایت هست، کأنّ این کم و زیادی مانع از قول به وحدت دو تا روایت نیست و این مقدار شباهت‌هایی که در سؤال داشته، یعنی خیلی کلام مستبعد هست. خیلی روی یکی بودن و دو تا بودنش اصرار ندارم، بعید نیست همین حرفی که ایشان می‌گوید در مورد وحدت روایت، ولی عمدة تکیه‌ای که می‌خواهم بکنم، حالا کسی هم بگوید نه ما مطمئن نمی‌شویم به وحدت روایت آن هم خیلی نمی‌شود تخطئه‌اش کرد. ولی علی القاعده در اینجور موارد باید حکم به وحدت کرد. مستبعد است که این روایات، این همه راوی‌هایش ابن ابی عمیر، حفص بن بختری، ابی عبدالله، متن سؤال یکی از آن به بعد تا آخرش یکی. این مقدار شباهت‌ها در دو تا روایت خالی از بُعد نیست.

اصل نفی بُعد از اتحادی که ایشان فرموده فی محله هست. ولی آن تحلیلی که ایشان می‌کند می‌گوید یا اسحاق بن عمار در نقل حفص بن بختری عن ابی عبد الله علیه السلام سقط شده یا زائد شده این راه‌حل، حل این مطلب نیست. اینکه همینجوری یک دفعه اسحاق بن عمار حذف بشود به خصوص زائد واقع شدنش، حذف شدنش فی الجمله بگوییم که گاهی اوقات ممکن است از قلم افتاده باشد. ولی زیاد شدنش هیچ وجهی ندارد. یک دفعه عن اسحاق بن عمار اضافه کنند. آخر چه تناسب کنند، یک موقعی حفص بن البختری از اسحاق بن عمار خیلی روایت دارد، روایت‌های زیادی حفص بن البختری عن اسحاق بن عمار دارد، تداعی معانی منشاء می‌شود بعد از اینکه طرف حفص بن البختری را ببیند عن اسحاق بن عمار را اضافه کند. فرض کنید سند اولی عن ابن ابی عمیر عن حماد عن ابی عبد الله بوده، چون ابن ابی عمیر عن حماد عن الحلبی عن ابی عبد الله خیلی شایع بوده و راوی ابن ابی عمیر عن حماد را که دیده ذهنش رفته به آن سند مشهور عن الحلبی را اضافه کرده. اضافه کردن عن الحلبی در این مثالی که عرض کردم خیلی طبیعی است به جهت اشتهار ذکر عن الحلبی بعد از ابن ابی عمیر عن حماد. ولی اسحاق بن عمار حفص بن البختری یک دانه روایت از اسحاق بن عمار ندارد. که بگوییم عن حفص بن البختری که آمد یک دفعه اینجا یک عن اسحاق بن عمار ایجاد شده باشد. این خیلی مستبعد است. یک سری نکات اشتباهاتی که ما عواملش را نمی‌دانیم آنها را خیلی. حالا یک چیزی.

معروف است در چهار مقالة عروضی این مطلب را نقل کرده. می‌گوید کاتبی داشت کتابت می‌کرد، وسط کتابت زنش گفت آرد تمام شد این هم حواسش پرت شد داشت نامی را که انشاء می‌کرد نوشت آرد تمام شد، وسط یک جمله‌ای که می‌نوشت. بعد این را به امیر داد که ببیند این چیزی که نوشته شده چطور است، امیر نگاه کرد دید وسطش نوشته شده آرد تمام شد، آخر این چه تناسب دارد وسط اینها آرد تمام شد، گفتش که مناسب نیست کسی که اینقدر آدم قوی هست به خاطر تمام شدن آرد اینجوری حواسش پرت بشود آرد تمام شد وسط عبارت آورده باشد، دستور داد که تأمینش بکنند دیگر دفعة بعد آرد تمام شد را ننویسد.

غرضم این نکته‌اش است که این کلمة آرد تمام شد یک تحریفی هست با یک عامل خاص، عامل ویژه‌ای که در یک حادثه‌ای اتفاق افتاده که آنها هم معمولاً اینجور عوامل هم خیلی راحت شناسایی می‌شوند، کافی هست که یک بار. البته به خصوص در این عن اسحاق بن عمار به این راحتی شناخته نمی‌شود. اگر یک عامل خاصش است، آن آرد تمام شد وسط یک عبارت نامه‌ای هست یک آرد تمام شد خودش مشخص هست که من زائد هستم، من بی‌خود هستم. ولی عن اسحاق بن عمار به این راحتی‌ها شناخته نمی‌شود. غرض این هست که ما آن عوامل ناشناخته‌ای که نمی‌شود دنبالش کرد آنها را خیلی نمی‌توانیم رویش حساب باز کنیم. بیشتر در تصحیفات و تحریفات اگر بخواهد مطرح بشود روی عوامل شناخته شدة طبیعی باید بحث‌ها را دنبال کرد. اینجا طبیعی قضیه مطلب یک جور دیگر است، آن این است که بگوییم عبارت اصلی عن حفص بن البختری و اسحاق بن عمار بوده، هم حفص بن البختری این روایت را نقل کرده بوده، هم اسحاق بن عمار این روایت را نقل کرده بوده، «و» چون نامأنوس هست، معمولاً در سلسلة اسناد در هر طبقه یک نفر واقع می‌شود خیلی وقت‌ها جایی که دو نفر واقع می‌شود گاهی اوقات «و» به «عن» تبدیل می‌شود و این طبیعی است. کلاً قرائنی هم همین مطلب را تأیید می‌کند. آن این است که منهای بحث حفص بن البختری، اینکه هیچ جا حفص بن بختری از اسحاق بن عمار روایت ندارد این خودش هم می‌تواند مؤید این احتمال باشد. البته این شواهدی که می‌خواهم ذکر کنم، بعضی‌هایشان، بعضی از احتمالات قبلی را، با آنها سازگار است. اگر بگوییم عن اسحاق بن عمار زائد است، با این هم سازگار است. ولی اینهایی که می‌خواهم بگویم مجموعاً مؤید این هست که بگوییم اینجا اسحاق بن عمار عطف به حفص بن البختری هست. یکی از نکاتش این است که حفص بن البختری هیچ جایی از اسحاق بن عمار روایت ندارد. نکتة دیگر اینکه ابن ابی عمیر در روایت‌های زیادی از اسحاق بن عمار روایت دارد. البته با واسطه هم کم ندارد، ولی هیچ جایی حفص بن البختری واسطه نشده. متوسط بین ابن ابی عمیر و اسحاق بن عمار کسان دیگری هستند مثل محمد بن ابی حمزه و حسین بن عثمان. ولی حفص بن البختری واسطه شدنش هیچ جایی سابقه ندارد.

شاگرد: روایت ابن علان از حفص بن بختری؟

استاد: آن زیاد است. آن اصلاً در گیر سند هم نیست.

نکتة دیگر اینکه خود حفص بن البختری غالب روایاتش از امام صادق مستقیم‌اند. روایت‌های با واسطه‌اش معدود است، نسبت به روایت‌های مستقیمش. نگاه می‌کردم شاید بالای نود و چند درصد روایت‌های حفص بن البختری عن ابی عبد الله مستقیم است، روایت‌هایی که واسطه بینشان خورده خیلی محدود است.

این مجموعه به نظر می‌رسد که عبارت صحیح این باشد، ابن ابی عمیر عن حفص بن البختری و اسحاق بن عمار. بنابراین خیلی نگران آن سند متعددی که بودیم نباشید. دیروز می‌گفتم روایت‌های متعدد داریم، دیروز نمی‌خواستم این لو بدهم، چرا کلمة متعدد را به کار بردم.

ما یک مرسلة عثمان بن عیسی داریم، یک روایت حفص بن البختری داریم، یک روایت اسحاق بن عمار داریم، اقلاً سه تا روایت در مسئله داریم.

بحث را یادداشت کرده بودم می‌خواستم قبل از اینکه این بحث به انجامی برسد، نتیجه را اوّل بحث نگفته باشم.

علی ای تقدیر به خصوص اگر اسحاق بن عمار یا در سند اصلاً نباشد، یا این مطلبی که عرض کردیم که اسحاق بن عمار عطف به حفص بن البختری هست، روایت در صحتش هیچ تردیدی نیست، چون حفص بن البختری ثقه است و گیری در بحث نیست. بعضی از نقل‌های این روایت موثقه است، بماند. یکی‌اش علی بن حسن بن فضال هست که آن موثقه است، ولی نقل کافی از ابن ابی عمیر یادم نیست سندش چی بود، ولی معتبر بود. علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر است که هیچ تردیدی در اعتبارش عند المتأخرین نیست. اگر کسی اسحاق بن عمار را در سند ببیند بنابر تحقیق که اسحاق بن عمار یک نفر هست آن هم امامی ثقه است، باز روایت صحیحه می‌شود.

صاحب قاموس الرجال در النجعه تعبیری دارند، این روایت‌های مختلفی که ذکر کردیم ایشان آوردند، ایشان در نجعه، ج۹، ص۲۰۵ می‌فرمایند: و هذه الأخبار دالّة على كفاية الإخبار هنا في العقود لأنّ قوله: «نعم طلّقت فلانة» إخبار لا إنشاء و يمكن أن يقال: إنّه متضمّن لإنشاء ضمنيّ.

من نفهمیدم یعنی چی متضمّن لإنشاء ضمنیّ.

شاگرد: یک انشائی بوده که از آن انشاء کرده

استاد: نه آن انشاء کار نداریم. انشاء خود این کار نداریم. آن انشاء که به درد نمی‌خورد. انشائی هست اینکه الآن اخبار از انشاء. اخبار از انشاء اینکه متضمن لانشاء ضمنی یعنی چی این؟ مطلب را اصلاً متوجه نشدم.

شاگرد: ابراز قصد است

استاد: نه ابراز قصد نیست. ایجاد یک امر اعتباری است. یک موقعی می‌گوییم که شارع مقدس در اینجور موارد اخبار را کافی دانسته، مطلب اوّلی که ایشان دارند. ولی اینکه بگوییم نه اینجا یک انشاء ضمنی هست و آن انشاء ضمنی تصحیح کرده، این یعنی چی؟

اخبار داعی انشاء هم نیست.

شاگرد: خبر باشد.

استاد: نه آن حقیقتاً انشاء است. بحث سر لفظش نیست.

شاگرد: در حکم تکرار سؤال باشد

استاد: چه اشکالی دارد. طلقتُ اخبار داده طلاق دادی می‌گوید آره طلاق دادم. آن سؤال می‌کند آیا طلاق از شما سر زده است یا سر نزده است؟ او می‌گوید بله حتماً سر زده است.

شاگرد: به خاطر حکومت نمی‌شود؟ این اخبار را حضرت منزلة توسعه دادند. کأنّ این انشاء‌است

استاد: این اخبار به جای انشاء کافی است لازم نیست از راه حکومت درست بکنید. اینکه وحی منزل نیست که در عقود حتماً باید انشاء باشد. اینکه در عقود اخبار هم کفایت می‌کند این ممکن است شارع مقدس در یک جایی در عقود اخبار را هم کافی دانسته باشد. حکومت باشد، غیر حکومت، نقشی در این بحث ندارد.

این روایت را ما باید در فضای کلمات اهل تسنن دنبالش کنیم. آیا در این زمینه در کتاب‌های اهل تسنن اینکه سکونی عن جعفر عن ابیه عن علی علیه السلام نقل کرده آیا روایتی، فتوایی چیزی در این زمینه وجود دارد که در فهم این روایت اثرگذار باشد یا اثرگذار نباشد؟ فعلاً بحثی که می‌خواهم دنبال کنم منهای بحث نقل عامه و امثال اینها می‌خواهم دنبال کنم. با غض نظر از آن بحث را دنبال می‌کنم، ممکن است بحث تغییر کند بعد از اینکه مراجعة به منابع عامه بکنم.

روایت سکونی با آن سه تا روایتی که ما به عنوان مؤیدش ذکر می‌کردیم تفاوت ماهوی دارد.

آن روایت‌ها در جاهایی هست که یک سنی، یا یک کسی که به طلاق ثلاث معتقد هست ظاهر شاید فرد روشنش جایی هست که شخصی خودش را ملزم می‌دانسته است به آن طلاق ثلاثاً. در جایی که شخص خودش را ملزم به طلاق ثلاثاً می‌دانسته است که فرد روشنش این هست که طرف سنی است، قاعدة الزام وجود دارد. اگر یک سنی، یک طلاقی انجام داد، روایت می‌گوید الزموهم ما الزموا به انفسهم. این الزموا معایش این نیست که طلاق چون آنها طلاق انجام دادند طلاق واقع شده. نه، طلاق واقع نشده ولی شما می‌توانید احکام طلاق را بار کنید. یعنی چون آنها خودشان ملتزم هستند که این زن را مطلقه فرض بکنید، شما می‌توانید این را مطلقه فرض بکنید و بنابراین با آن طلاق قبلی طلاق واقع نمی‌شود، ولی این را می‌شود به منزلة یک زن غیر مطلقه فرض کرد، همچنان که با زن غیر مطلقه می‌شود ازدواج کرد، با این زن هم می‌شود ازدواج کرد که در واقع با ازدواج این از زوجیت آن خارج می‌شود، وقتی شما ازدواج کردید، این ازدواج باعث می‌شود که این از زوجیت آن خارج بشود، و الا واقعاً در زوجیت او باقی بوده تا قبل از ازدواج.

شارع مقدس در اینجایی که شخص می‌توانسته است با قاعدة الزام این را به زوجیت خودش در بیاورد. به جای قاعدة الزام ممکن است گفته باشد اخبار آن طرف بدهد، اقرارش را کافی دانسته باشد. همچنان که خود نفس آن طلاق باطل به دلیل اینکه آن شخص ملتزم هست به مفادش، شارع آن را کافی دانسته، اقراری هم که به‌طور طبیعی کافی نیست در این فضا، در این جایی که او خودش را، این زن را زن خودش نمی‌بیند. برای اینکه، این زن کالمعلّقه نباشد، شارع مقدس همین مقدار اخبار را هم کافی دانسته باشد و این کار هم مستحب باشد. یعنی لازم نیست حتماً این کار را هم بکند، همینجوری هم بنابر قاعدة الزام می‌تواند. ولی شارع مقدس می‌خواهد یک تشریفاتی هم رعایت کرده باشد. این تشریفات این هست که اینجا اخبار را کافی دانسته باشد. این خیلی طبیعی است. یعنی یک مطلبی نیست که خیلی خلاف یک مرتکزی باشد، خلاف یک بناء عقلایی باشد. استغراب عرفی اصلاً ندارد. به خلاف این روایت سکونی که فرض این است که اختصاص ندارد به آن صورت موارد قاعدة الزام. به‌طور کلی هست. همین که برود به طرف بگوید اطلقتَ امرأتک فیقول نعم می‌گوید قد طلّقها حینئذٍ، امثال اینها. بگوییم که این روایت کأنّ اطلاق دارد و موضوعش صورت آن روایت‌های دیگر نیست.

یک موقعی هست ما این روایت را، این مضمونی که بدواً روایت سکونی هست، می‌خواهیم بگوییم می‌شود به آن ملتزم شد. ولو خیلی امر غریبی هست، بگوییم می‌شود به آن ملتزم شد. و می‌شود هم ذاتاً ملتزم شد هم به وسیلة این روایت‌هایی که طالقٌ را شرط دانسته که شما در طلاق باید به لفظ انت طالق، هی طالق، امثال اینها تعبیر کرده باشید. روایت‌هایی که صیغة خاصه‌ای را در طلاق شرط می‌داند آن روایت‌ها هم مقیدش، تقییدش بکنید. یک موقعی ممکن است شخصی بگوید که مانعی ندارد، همین روایت هست و ما به این روایت عمل می‌کنیم. این یک جور. که انصافش این است که خیلی سخت است، اینجور نیست که راحت باشد شخصی بتواند به این راحتی به این روایتی که از جهات مختلفی این روایت مخالف قاعده است، از یک طرف اخبار را شارع جای انشاء قرار داده باشد، از یک طرف دیگر روایت‌های دیگر می‌گوید هی طالق باید به کار ببرد، انت طالق باید به کار ببرد، با نعم که در جواب، این را هم کافی بدانیم، این مجموعه‌اش به این راحتی نیست که بخواهیم به این روایت عمل کنیم. یک موقعی می‌گوییم که می‌شود به اطلاق این روایت عمل کرد که هیچی. اگر گفتیم نه این روایت قابل اخذ نیست، حالا قابل اخذ نبودنش به دو بیان هست. یکی اینکه بگوییم که کأنّ اجماعی که داریم بر اینکه در طلاق انشاء شرط است، این با این روایت نمی‌توانیم بگوییم اخبار هم کافی باشد. در آن سه تا روایت یک موردهای خاص هست، آن موردهای خاص هیچ مانعی ندارد که ما اخبار را کافی بدانیم. در مورد این روایت بگوییم که نه اینکه اخبار کافی باشد در ایقاع طلاق نمی‌شود با این روایت به او ملتزم شد. ذاتاً این روایت صلاحیت قبول بودن نداشته باشد. پس بنابراین چی شده که این روایت را شارع مقدس فرموده؟ آن را باید تأمل کرد که، ممکن است ما به قرینة اینکه این روایت مفاد اطلاقی‌اش قابل اخذ نیست بگوییم این مرادش همین صورتی هست که روایت‌های دیگر می‌گفتند. یعنی این روایت که حفص بن بختری و مرسلة عثمان بن عیسی و اسحاق بن عمار که در صورت مورد قاعدة الزام حکم کرده این هم ناظر به همان است. بگوییم راوی اصلاً اینجا در نقل روایت اشتباه کرده، یک قیوداتی داشته و این قیودات را راوی نقل نکرده، اصلاً همان موضوع سایر روایات که در مورد قاعدة الزام هست، این مورد را این روایت می‌خواهد بیان کند. بلکه ممکن است بگوییم اصلاً خود ظهور روایت هم همین است. چطور؟ چون این روایت می‌گوید قد طلّقها حینئذٍ. یعنی چی؟ یعنی کأنّ قبلاً طلاق واقع نشده، مفروغ گرفته که اگر قبلاً طلاقی بوده طلاق باطل بوده. طلاقی که شرعاً صحیح بوده نبوده. یک طلاق باطلی قبلاً انجام شده، اینکه قد طلّقها حینئذٍ از جواب امام علیه السلام هم این خودش قرینه است بر اینکه آن صورت مسئله صورتی هست که یک طلاق شرعی صحیح انجام نشده. این را هم قرینه قرار بدهیم که اصلاً این روایت مربوط به این صورت قاعدة الزام هست. نه به غیر قاعدة الزام ربط داشته باشد. اگر این هم باشد این روایت قابل استناد نیست. می‌شود به مفادش ملتزم شد ولی در خصوص قاعدة الزام یعنی همان مفادی که در روایت‌های دیگر هست.

اما اینکه بخواهیم حالا که این روایت مضمونش مورد پذیرش نیست این را قرینه قرار بدهیم برای اینکه این روایت اصلاً مربوط به این هست، قد طلّقها حینئذٍ را حمل کنیم، یعنی اینکه شارع حکم ظاهری می‌کند به وقوع طلاق. آن وجهی که در کلام محقق حلی در نکت النهایة ذکر شده. قد طلّقها حینئذٍ یعنی اینکه اتی بالسبب الموجب لحکم الشارع بوقوع الطلاق ظاهراً. این دیگر خیلی زور می‌برد. اگر بخواهیم هم توجیه کنیم، توجیه روشن‌ترش همین بود که ما عرض کردیم، عرض کردم حتی ممکن است بگوییم نیاز به توجیه هم ندارد. اصلاً ظهور روایت همین است. حالا اگر هم ظهور بدوی روایت را هم این نگرفتیم، اینکه این روایت را به قرینة روایت حفص بن بختری و مرسلة عثمان بن عیسی و روایت اسحاق بن عمار مربوط به همان مورد آن روایات بگیریم این خیلی روشن‌تر از این هست که این روایت را مربوط به آن توجیهی که مرحوم محقق حلی در این مطلب آورده بخواهیم توجیه بکنیم. بنابراین، اینکه این روایت را بخواهیم حمل کنیم بر تصدیق قول مرد در جایی که ادعا می‌کند و در بحث ما به آن استناد کنیم دیگر هیچ وجهی ندارد. بحث ما این بود که به این روایت استناد شده بود بر اینکه قول مرد در ادعای وقوع طلاق مسموع است. می‌خواهیم بگوییم ظاهر روایت که این نیست، اگر می‌خواهید خلاف ظاهر هم مرتکب بشوید، یک وجه اولایی هم وجود دارد. این خلاف ظاهر یک خلاف ظاهر خاصی نیست. جمع عرفی اقتضاء نمی‌کند که این روایت را ما اینجوری معنا کنیم که این آقایان گفتند.

اینها همه در صورتی بود که ما این روایت سکونی را به علت اینکه مضمونش مخالف کأنّ مجمع علیه است بگوییم باید این روایت را یک دستکاری کرد، این کاشف از این دستکاری هست.

یک جور دیگر این هست که بگوییم این روایت با سائر روایاتی که صیغة طلاق را منحصر در صیغ خاصه کرده، با آنها معارض هستند و جمع عرفی ندارند. اگر نکتة بحث این باشد، این روایت سکونی را باید کنار گذاشت. چون بنابر تحقیق روایت‌های موثقه در ظرف تعارض با روایت‌های صحیحه کنار گذاشته می‌شود. به خصوص غیر از بحث موثقه بودن آن روایت‌هایی که صیغ مخصوصه را شرط می‌داند روایت‌های قطعی‌الصدور است، روایت‌های متعددی هست که معتبر دانسته که یک صیغة خاصی را معتبر دانسته. یعنی اوّلاً روایت سکونی دو تا مشکل دارد. در موثقه شرط قبول موثقه بنابر تحقیق اگر موثقه را معتبر بدانیم باید استناد کنیم به کلام شیخ طوسی در عُدّه، در قبول موثقات. شیخ طوسی در قبول موثقات در عدّه دو تا شرط قائل هست. مخالف روایت امامی نباشد، مخالف فتوای امامیه نباشد. و این روایت سکونی خم مخالف فتوای امامیه است هم مخالف روایت امامیه است.

مرحلة دوم، حالا اگر از این مراحل گذشتیم، روایت را ذاتاً معتبر دانستیم در مقام تعارض اوّلین مرجّح منصوصه به عقیدة ما ترجیح مقطوع الصدور بر مظنون الصدور است و روایت‌هایی که حکم کرده که باید یک صیغة خاصی در طلاق معتبر هست، آنها قطعی الصدور است با توجه به آن روایت‌های قطعی الصدور نمی‌شود به این روایت عمل کرد. پس مرجح با روایت‌های دیگر است. پس بنابراین علی ای تقدیر بنابر اینکه این روایت را با روایت‌هایی که صیغة خاصی در طلاق معتبر دانسته معارض بدانیم این روایت باید کنار برود و قابل اخذ نیست.

نتیجة بحث این است که روایت یا قابل اخذ نیست یا قابل اخذ هم باشد توجیهش، توجیهی نیست که آقایان می‌کنند. توجیه طبیعی‌اش این است که این روایت را به همان صورتی که روایت‌های اسحاق بن عمار و حفص بن البختری و مرسلة عثمان بن عیسی هست حمل کنیم. به آن صورت‌ها هم که حمل کردیم دیگر هیچ ربطی به بحث ما ندارد. به آن صورت حمل بکنیم خیلی هم، هیچ اشکالی هم ندارد، می‌شود این روایت را اخذ کرد.

تمام این بحث‌ها در صورتی هست که ما این روایت را منهای فتوای عامه‌ای، چیزی که، چون نکاتی هست، می‌خواستم خود رفقا اوّل مراجعه کنند، ممکن است ما اصلاً روایت را به گونة دیگری معنا کنیم، کتاب‌های عامه چیزهایی هست من کامل نگاه نکردم، ولی نکاتی هست رفقا مراجعه بکنند ببینیم این روایت را چگونه باید با آن مشی کنیم.

شاگرد:

استاد: همین صورت مسئله این در کتب عامه مطرح است. می‌گوید مخالف فتوای امامیه

شاگرد: فتوا که اختلاف است.

استاد: فتوا که امامیه دیگر. یعنی فتوای امامیه اگر بر خلاف این روایت باشد. فتوای امامیه، صیغ خاصه را معتبر می‌دانند. شیخ طوسی در نهایه و علامه و اینها نمی‌دانم واقعاً اینها آن معنایی که، محقق قمی آن را مفروغ عنه گرفته که اینها ناظر به این نیستند که با این نعم طلاق واقع می‌شود، به یک چیزهای دیگر حمل کرده. بنابراین بگوییم کأنّ.

شاگرد: در ملاذ الاخیار طلاق

استاد: حالا آنها نکاتی هست بعداً صحبت می‌کنم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان